



دین، زن و دنیای جدید

(برخورد تاریخی - الهامی با دوصدایی‌های متون)

گفت و گو با رضا علیجانی - بخش نخست

پرسش‌ها، چالش‌ها و مشکلاتی که مطرح است در همه اینها مشترک است. در مورد دین و حقوق بشر یادین و دموکراسی و...، نواندیشان دینی معتقدند که دین با دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زن، عدالت، آزادی و... همسویی و یا حتی تطابق دارد. از سوی دیگر بخشی از گرایش‌های سنتی معتقدند نواندیشی دینی در واقع دین را با تفکرهای جدید منطبق می‌کند، که این یک موضع درون دینی نیست. اینها می‌گویند دین با آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زن و... سازگار نیست، حتی بعضی از تندروترهایشان می‌گویند: دموکراسی از سقیفه نتیجه شده و یادین سازگار نیست. افرادی مانند آقای مصباح بزدی و



شیخ فضل‌الله نوری با تلقی خودشان، از موضع سنتی درون دینی با آزادی و دموکراسی مخالفاند، برای نمونه شیخ فضل‌الله نوری می‌گفت: «حقوق یک فرد مسلمان با یک فرد غیرمسلمان یکی نیست، در حالی که مشروطه می‌خواهد این دو تا را یکی کند. یا حقوق زن با مرد یکی نیست و یا اساساً مجلس شورای ملی شأن قانون‌گذاری ندارد، ما خودمان قانون شرع داریم و تنها کاری که باقی می‌ماند اجتهاد است که آن را هم فقها باید انجام دهند نه نماینده مردم عامی و عادی مثل بزازها و کفاش‌ها و... اینها مسائل و استدلال‌های به ظاهر محکمی بوده که همیشه نواندیشان دینی سعی داشتند به آنها پاسخ بدهند. همین بحث‌ها اکنون هم ادامه دارد مثلاً در رابطه با دموکراسی، آقای کدیور و یا آقای باقی تقسیم‌بندی می‌کنند و می‌گویند فلان بخش از احکام (که بیشتر مربوط به فقه است) با دموکراسی خوانایی ندارد. ولی گاهی اوقات از قرآن هم نمونه‌هایی مطرح

به نظر می‌رسد قرآن برای الهامی برده‌داری، تحریم شراب و مسکرات، تحریم نزول خواری، نازکی کار - کلفتی پول و معاملات ربوی و... دارای مراحل مختلف است و در هر مورد روندی طی شده تا به تحریم مطلق رسیده است. با توجه به روند سه‌گانه بالا آیا می‌شود با دنبال کردن مراحل طی شده از مردسالاری تا شایسته‌سالاری، روند جایگاه زن در قرآن را بررسی کرد؟ در همین راستا در نشریه بحث «محکم و متشابه»، «ناسخ و منسوخ» را دنبال کردیم که هر دو در راستای دستیابی به متدلوژی این مرحله‌بندی و روندی که خداوند در قرآن مشخص کرده، بود. این احکام باید در یک روند طبیعی بدون زور و شکنجه، در بستر تکامل تدریجی اجرا شود تا به شایسته‌سالاری برسد. شما نیز

همیشه این دغدغه را داشتید که قرآن یک متد و روش برخوردار است و تأکید داشتید که خدا در بالای قرآن است و قرآن مخلوق خداست. به گفته آقای طالقانی، قرآن تکامل محور است، یعنی انبیا و ائمه آمدند برای این که به تدریج و بدون زور و شکنجه راه رشد را هموار کنند.

بحث زن، هم خودش به‌طور مستقل، شأنیت دارد و هم می‌تواند یک نمونه برای برخورد با یک مجموعه بحث در نسبت دین و دنیای جدید تلقی شود

به نظر می‌رسد این که گفته می‌شود خدا خالق و بالای قرآن است، یعنی خداوند می‌خواسته برده‌داری لغو شود و در قرآن مراحل طی کرده و سمت‌وسو و جهت آن را به ما نشان داده است و ادامه این سمت‌وسو و جهت را خودمان باید طی کنیم، این پیش‌فهم خودش نوعی دین‌شناسی است

تا زمانی که به چنین متدلوژی یا شیوه برخورد مسلح نباشیم، ممکن است با قرآن موردی و مقطعی برخورد کنیم و موارد متناقضی به ذهن ما برسد. از آنجا که شما در مورد بحث «زن» در «قرآن» تحقیقاتی داشته‌اید، خواهشمندیم ما و خوانندگان نشریه را نیز در جریان تحقیقات خود قرار دهید.*

به نظر من بحث «زن» را در قرآن می‌توان به صورت نمونه‌ای از مجموعه بحث‌های کلی تری مثل دین و حقوق بشر، دین و دموکراسی، دین و عدالت، دین و آزادی، در نظر گرفت که در سال‌های اخیر بسیار مطرح بوده است. به نظر می‌رسد در برخورد با مجموعه این مباحث نیاز به یک متدلوژی واحد وجود دارد. چون

می شود که با دموکراسی سازگار نیست. بنابراین بحث زن، هم خودش به طور مستقل، شأنیت دارد و هم می تواند یک نمونه برای برخورد با یک مجموعه بحث در نسبت دین و دنیای جدید تلقی شود.

اما نکته دیگری که شما هم به آن اشاره کردید بحث برخورد روندی قرآن است. این مسئله مبتنی بر یک پیش فهم و پیش فرض اساسی و محوری در دین شناسی است که خودش باید ثابت شود. عدلای هستند که این پیش فهم را قبول ندارند و معتقدند نمی توانیم با قرآن، روندی برخورد کنیم و مثلاً پیش فرض بگیریم که نخست قرآن می خواهد برده داری را لغو کند و دوم، این عمل را به طور تدریجی و مرحله ای انجام می دهد. یک معنای این حرف هم این است که در ادامه این سیر، اینک ما نیز می توانیم به مراحل پیشرفته تر یا جلوتری از احکام ظاهری قرآن برسیم. یعنی قرآن روندی را آغاز کرده و مراحل را گذارنده، ولی باید ادامه اش را خودمان طی کنیم. به نظر می رسد این که گفته می شود خدا خالق و بالایی قرآن است، یعنی خداوند می خواسته برده داری لغو شود و در قرآن مراحل را طی کرده و سمت سو و جهت آن را به ما نشان داده است و ادامه این سمت سو و جهت را خودمان باید طی کنیم، این پیش فهم خودش نوعی دین شناسی است که با تفکر کلاسیک و سنتی زاویه دارد. تفکر سنتی معتقد است همه آنچه که قرار بوده اتفاق بیفتد در قرآن و متن آن آمده است و ما باید مطلقاً در همان چارچوب برخورد کنیم، بنابراین اگر در این چارچوب قواعدی

برای برده داری آمده، پس معنای آن این است که اصل برده داری در قرآن پذیرفته شده و تنها قرآن خواسته در آن رفرم هایی انجام دهد؛ همراه با برخی توصیه های اخلاقی و حقوقی، اما اصل برده داری را پذیرفته است. یاد مورد بحث زنان، مثل تفاوت های بین زن و مرد و یا این که مرد مسئول زن یا رئیس خانواده است و... همه اینها نظرات نهایی و پذیرفته شده قرآن است. در نگاه روندی، این متدلوزی سنتی زیر سؤال می رود، اما مسئله ای که بنده مطرح می کنم عام تر از بحث برخورد روندی است. بحث من در نظر گرفتن متون و منابع دینی در بستر تاریخی شان است. این متون هم در آموزه های فکری و اعتقادی شان و هم در احکام اجرایی شان سعی در برخورد اصلاحی داشته اند (حال چه اصلاح رفرمیستی و چه اصلاح جهش دار). در برخی از موارد، اصلاح شان را به صورت تدریجی و به اصطلاح روندی انجام داده اند (مثل بحث ارث زنان) و در برخی موارد نیز روند خاصی مشاهده نمی شود، بلکه در مجموع رفرم ها و اصلاحاتی تحقق یافته است. (مثل بحث طلاق)

اما نکته مهمی که به نظر می رسد در

حال حاضر در برخورد با متون و منابع دینی با آن رو به رو هستیم این است که اینک ما در این متون با یک حالت دو صدایی رو به رو هستیم. از سوی آیاتی وجود دارد که بیشتر نواندیشان دینی به آنها استناد و تأکید می کنند. برای نمونه؛ «زن و مرد از یک نفس واحد خلق شده اند» و این یعنی هم سرشتی زن و مرد؛ «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحد...» در اینجا اشاره می کند به نفس واحد بودن همه انسان ها. ای مردم تقوا پیشه کنید نسبت به پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک نفس واحد آفرید. یا این که خداوند بین زن و شوهر مودت، رحمت و آرامش قرار داده و این یک مسئله متقابل بین زن و مرد است و یا این که می گوید آنها لباس شما و شما لباس آنها هستید. «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» (بقره: ۱۸۷) البته لباس و پوشش را تفسیرهای مختلفی کرده اند ولی جدا از این تفسیرها، آیه، همسانی و اشتراک و متقابل بودن روابط را نشان می دهد.

در سوره زنان (نسا) قرآن، همان آیه اول از هم سرشتی زن و مرد شروع می شود و یا سوره انعام آیه ۹۸ «و هو الذی انشأکم من نفس واحد فمستقر و مستودع...» باز این نکته نیز که همه انسان ها یک منشأ و یک منبع اولیه دارند و از یک نفس واحد آفریده شده اند، اشاره می شود و یا سوره اعراف آیه ۱۸۹، سوره زمر آیه ۶ و یا در جاهای دیگر، قرآن به «خلقت زوجی» جهان و انسان ها اشاره می کند. برای نمونه «و خلقناکم ازواجاً» (نبا: ۸) و یا «انه خلق الزوجین ذکر و انثی» (نجم: ۴۵) یا

نواندیشان دینی بین دو سنگ آسیاب می افتند. از یک سو سنتی ها می گویند شما دین را التقاطی می کنید و دین همه اش همین نیست که شما می گویند. پیش از انقلاب هم می گفتند در دین، استخدام طلبی هم هست. این که شما عدالت را مطرح می کنید درست نیست و یا مثلاً مالکیت، حد و حدودی ندارد؛ از سوی سنتی ها فشار می آوردند و از سوی دیگر هم کسان دیگر با برخورد های ضد دینی فشار می آوردند که دین همان است که سنتی ها بدون گزینش و دست چینی که نواندیشان دینی می کنند، مطرح می نمایند

سوره قیامت آیه ۳۹ که می گوید همه جهان را زوجی و نر و ماده آفریدیم، اشاره به خلقت ازواجی هم نشان می دهد که تفاوتی بین زن و مرد قائل نیست و آنها را هم سرشت می داند. این بحث حوزه زنان را می توان در بحث برده داری و جاهای دیگر هم مطرح کرد، یعنی انسان ها هم سرشت هستند. بنابراین سیاه و سفید هم سرشت هستند. بیشتر برده ها هم سیاه پوست بودند، پس با بقیه مردم هم سرشت اند. وقتی به هم سرشتی انسان ها اشاره می کند دارد مبنای فلسفی و انسان شناسی برده داری را نقد می کند و بدین ترتیب مبنای انسان شناسی قرآن، هرگونه تبعیض و ناعدالتی جنسیتی بین مرد و زن را زیر سؤال می برد.

آیا روی این آیه ها بر حسب زمان نزول هم کار کرده اید که سیر نزول آن چگونه بوده است؟

آقای دکتر احمد تابنده، اوایل انقلاب، با استفاده از سیر تحول قرآن مرحوم بازگان کتابی را با عنوان دیدگاه تحولی موضوع زن در قرآن که انتشارات قلم چاپ کرده، منتشر کرده که منحنی بخش زیادی از سیر

نکته اساسی و محوری این می شود که آیا واقعاً این حالت دو صدایی، وجود دارد یا ندارد؟ و اگر هست با آن چگونه می شود برخورد کرد؟ من فکر می کنم برخورد «تاریخی - الهامی» با متن یک راه و یا یک متد برخورد با این وضعیت دو صدایی است

نزول آیه‌های قرآن درباره زن را نشان داده است.

نمونه‌ای دیگر از آیاتی که نواندیشان مسلمان به آن اشاره می‌کنند این است که آیات زیادی در قرآن آمده که زن و مرد را همپای هم ذکر می‌کند. «ان المصدقین والمصدقات» و «المؤمنین والمؤمنات» و «المسلمین و المسلمات» و «القانتین والقانتات» و «الصادقین والصادقات»، یعنی زن و مرد را از منظر قرآنی هم سطح و در کنار هم ذکر می‌کند، مشابه این مسئله را در اوستا می‌بینیم اما در کتاب‌ها و منابع دینی دیگر آن را نمی‌بینیم. نمونه دیگر آیاتی است که تصریح می‌کند، ما عمل هیچ فردی را ضایع نمی‌کنیم چه مذکر و چه مؤنث، در آل عمران: ۱۹۵، مؤمن: ۴۰، نحل: ۹۷، نسا: ۱۲۴، حدید: ۱۸، توبه: ۷۱، احزاب: ۳۵، فتح: ۵۶. نمونه دیگر اعتراضی است که قرآن نسبت به زنده به گور کردن دختران می‌کند. در سیر نزول آیاتی که درباره زنان آمده، اولین آیه در مورد زنان است که در سوره تکویر آمده است، تکویر سوره‌ای بسیار زیبا و دلنشین و آهنگین و هیجان‌آور است و در مخاطب یک شوک روانی ایجاد می‌کند. «اذالشمس کورت، اذالنجوم انکدرت و...» تا جایی که مطلب اصلی را بیان می‌کند. که «و اذالمؤوده سنلت، بای ذنب قتلت». در قیامت از دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شده‌اند؟

نمونه دیگر داستان همسر عمران است که نذر می‌کند وقتی بچه‌ام به دنیا آمد، او را وقف معبد خواهم کرد. او دوست داشته بچه‌اش پسر باشد، ولی دختر می‌شود و فکر می‌کند اگر پسر بود بهتر بود. در اینجا آیه‌ای نازل می‌شود که خداوند این فرزند را «قبول حسن» کرد، یعنی او را با زیبایی و گشادگی تمام پذیرفت. این برخورد، به جامعه مذکر محور شوکی وارد می‌کند که تولد دختر اصلاً مسئله منفی نیست. آیاتی دیگر هم وجود دارد که به ارث رسیدن زنان را ممنوع می‌کند. آن زمان زن‌ها پس از مرگ شوهر به بازماندگان مثل درخت خرما، شتر و... به ارث می‌رسیدند. زن‌های یک مرد هم همچون اموال او تلقی می‌شد و به فرزندان و وارثانش به ارث می‌رسید، یعنی باز زنان برخوردار می‌شدند. نه شخص وار می‌شد. قرآن این مسئله را ممنوع می‌کند و یک مرحله هم جلوتر می‌رود که نه تنها زنان به ارث برده نمی‌شوند، بلکه خود از اموال شوهرشان ارث هم می‌برند.

لطفاً آیتش را بگویند.

«... ففتقلها ربها بقبول حسن...»

(آل عمران: ۳۵ تا ۴۴) «یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها...»

(نسا: ۱۹) آیات بسیار دیگری هم هست. برای نمونه؛ زن و شوهری که می‌خواهند بچه‌شان را از شیر بگیرند باید با هم مشورت کنند که در تفسیرها به آیه «فصال» معروف است (بقره: ۲۳۳). یا در جایی دیگر که زنی با پیامبر روی طلاق ظاهر مجادله می‌کند. شیوه طلاق به نام ظاهر در آن زمان معروف بوده است که مرد همسرش را به مادرش تشبیه می‌کرد و پس از آن دیگر زن و مرد هیچ‌گاه نمی‌توانستند دوباره با هم ازدواج کنند. زنی که شوهرش او را طلاق ظاهر داده بود نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید که من و شوهرم هر دو می‌خواهیم برگردیم و من بچه‌دارم و بچه‌هایم خرج دارند و اگر بدون سرپرست باشند تباه می‌شوند و... پیامبر بنا بر عرف زمان می‌گوید تو باید از همسرت جدا شوی و نمی‌توانید برگردید. زن شروع به مجادله با پیغمبر می‌کند و سپس از پیغمبر ناامید شده و مستقیماً رو به درگاه خدا شکایت می‌برد که خدایا مشکل مرا خودت حل کن و من به تو شکایت می‌آورم. در اینجا آیات سوره مجادله نازل می‌شود که نام آن هم به سبب مجادله یک زن با رسول خداست. خدا در این سوره طرف زن را می‌گیرد و به این ترتیب شیوه ظاهر که مردی زنش را به مادرش تشبیه می‌کرد و به این شکل آن زن به مرد حرام می‌شد، لغو شد. نمونه دیگر؛ داستان ملکه سبا که در قرآن آمده است و قرآن از او و شیوه حکومت‌داری‌اش تصویری بسیار مثبت و فکورانانه و مدبرانه، صلح‌طلب و ضد جنگ و طرفدار آبادانی جامعه‌اش ارائه می‌دهد، اما با وجود این حکایت قرآنی، یک حدیث نبوی وجود دارد مبنی بر این که زن نباید رئیس قوم شود، چرا که آن قوم رستگار نمی‌شود، این که چقدر سندیت دارد و یا قابل اتکاست، خود مستقلاً قابل بررسی است، اما با استناد به همین یک حدیث، در کل فقه جاف افتاده که زنان حق ریاست، قضاوت و... ندارند. اما در قرآن، داستان ملکه سبا مطرح می‌شود و خداوند از او تجلیل می‌کند. وقتی او با فرمانده نظامی‌اش صحبت می‌کند مشخص است که او عاقل‌تر از فرمانده نظامی‌اش است. آنها می‌گویند هر چه بگویی گوش می‌کنیم. اما ما خیلی زور داریم، یعنی آنها طرفدار جنگ بودند، اما ملکه سبا زن بسیار مدبر، خردمند، اهل مشورت و ضد جنگ بود و می‌گفت جنگ نابودکننده است و نسل‌ها و مملکت را از بین می‌برد. این داستان در سوره نمل آیات ۲۰ تا ۴۴ آمده. در قرآن الگوهای مثبت دیگری هم از زنان مطرح می‌شود مانند مریم و آسیه همسر فرعون. این زنان ویژگی‌هایی دارند که طبق نظر قرآن می‌توانند برای همه انسان‌ها (نه تنها زنان) الگو باشند. این مجموعه آیات و آموزه‌ها یک «صدا» است

کسانی که تاریخ فلسفه سیاسی را نوشته‌اند می‌گویند وقتی در دورانی انسان‌ها را هم سرشت نمی‌دانستند، ادیان یکتاپرست تو حیدی آمدند و گفتند همه انسان‌ها یک خدا دارند پس همه انسان‌ها مساوی هستند، تنها یک قدم دیگر باقی مانده است که گفته شود هر یک از آنها یک رأی دارند

ما در زمان پیغمبر جنبش حق‌خواهی زنان هم داریم که رهبر آن امسلمه است که بعدها پیغمبر با او ازدواج می‌کند. اینها نزد پیامبر می‌آیند و می‌گویند شما همیشه در رابطه با مردان صحبت می‌کنید پس زنان چه؟ و سوره مؤمنون آیه «ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات» و بسیاری آیات مشابه دیگر در پاسخ به این گونه اعتراض‌های زنان نازل می‌شود. یا در جایی دیگر زنی می‌آید و می‌گوید، پیغمبر! من یک حرفی می‌زنم که حرف دل «همه زنان» است

که از متن کتاب شنیده می‌شود، اما در کنار آن صدای دیگری هم شنیده می‌شود.

منظور شما این است که نواندیشان دینی روی این صدا می‌ایستند؟
 بله، اما یک صدای دیگری هم در متن هست. برای نمونه، اگر مرد بخواهد زنش را طلاق بدهد لزومی ندارد دلیل داشته باشد. یا گفته می‌شود مردان «قوم» بر زنان هستند «الرجال قوامون علی النساء» (نسا: ۳۴) یا مردان بر زنان برتری (درجه، فضل) دارند یا در مورد شهادت آنها نصف مردان تلقی می‌شوند و یا این که دختران نصف پسران ارث می‌برند و... و یا این که نوعی نگاه جسم محور یا نگاه جنسیتی به زنان در برخی آیات دیده می‌شود، بویژه در ارتباط با آیاتی که مربوط به بهشت است و یا در برخی آیات نوعی نگاه مبنی بر برتری مذکر بر مؤنث مشاهده می‌شود، مثل (زخرف: ۱۵ تا ۱۹، نحل: ۵۷ تا ۶۰، صافات: ۱۴۹ تا ۱۵۴، طور: ۳۹، اسرا: ۴۰ و ۴۱، نسا: ۱۱۷ و نجم: ۲۱ و ۲۷) این آیات مربوط به این تلقی اعراب است که فرشتگان دختر خدا هستند و قرآن این تلقی را نفی می‌کند و یا در مورد استبدال و جایگزینی زنان و این که مردان می‌توانند به راحتی زنان شان را عوض کنند. (که در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره نسا آمده است) و یا در جایی اجازه بهره‌گیری جنسی از زنان اسپر که از دشمن کافر به اسارت گرفته شده‌اند، ولو شوهر دار باشند، داده می‌شود. (نسا: ۲۴) و دیگر مسائل از این قبیل. این صدا، صدای دیگری است که نواندیشان دینی به آنها نمی‌پردازند و در واقع صاحبان تلقی‌های کلاسیک و سنتی از دین است که بر آن تکیه می‌کنند یا از آن سو، یکسری نحله‌های ضد دینی بر آن تأکید می‌کنند. بدین ترتیب نواندیشان دینی بین این دو سنگ آسیاب می‌افتند. از یکسو سنتی‌ها می‌گویند شما دین را التقاطی می‌کنید و دین همه‌اش همین نیست که شما می‌گویید. بیش از انقلاب هم می‌گفتند در دین، استخدام طلبی هم هست. این که شما عدالت را مطرح می‌کنید درست نیست و یا مثلاً مالکیت، حد و حدودی ندارد؛ از سوی سنتی‌ها فشار می‌آوردند و از سوی دیگر هم کسان دیگر با برخورد های ضد دینی فشار می‌آوردند که دین همان است که سنتی‌ها بدون گزینش و دست چینی که نواندیشان دینی می‌کنند، مطرح می‌نمایند. در حوزه‌های

دیگر همچون دموکراسی، حقوق بشر و... نیز می‌توان نمونه‌هایی از این دو صدایی را ذکر کرد. مثلاً آنها در حوزه زن می‌گویند در اسلام گفته شده می‌توان زن‌ها را کتک زد و مرد به هر دلیلی می‌تواند زنش را طلاق بدهد و... اگر ریشه‌های سیاسی، فردی و روانی این شیوه برخورد را کنار بگذاریم و فقط فکری و معرفتی با آن برخورد کنیم، می‌بینیم هر دو صدا استناداتی به متن می‌کنند. جدا از احادیث که ما وارد آن بحث نمی‌شویم. در اینجا نکته اساسی و محوری این می‌شود که آیا واقعاً این حالت دوصدایی، وجود دارد یا ندارد؟ و اگر هست با آن چگونه می‌شود برخورد کرد؟ من فکر می‌کنم برخورد «تاریخی - الهامی» با

متن یک راه و یا یک متد برخورد با این وضعیت دوصدایی است. یک بخش از این وضعیت دوصدایی در دوران معاصر پیامبر هم بوده است. اما به نظر من، یک دوصدایی بسیار خفیف بوده است. با آن دوصدایی خفیف با روش‌های ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... برخورد می‌شد. فرض کنید آیه‌ای آمده، بعد یک آیه‌ای دیگر آمده که می‌گویند اگر این آیه با آیه پیشین مغایرت و دوصدایی دارد، اما آیه دوم ناسخ آیه اولی است، یعنی با متد ناسخ و منسوخ، مسئله دوصدایی را پاسخ می‌دادند و به نوعی پاکش می‌کردند و می‌گفتند که آیه اولی منسوخ شده است. بحث ناسخ و منسوخ در قرآن هم مطرح شده است. در فرهنگ اسلامی هم بحث وسیعی به نام ناسخ و منسوخ باز شده؛ البته بعضی‌ها اصلاً قبول نداشتند که در قرآن آیات منسوخ وجود دارد و یا خیلی حداقلی آن را قبول داشتند مثل آیت الله خوبی. بعضی‌ها هم بیشتر قبول داشتند. مثلاً در قرآن آیاتی آمده همچون «لا اکراه فی الدین»، «لکم دینکم ولی الدین» و در جایی دیگر آمده «و جادلیم بالتی هی احسن» و نظایر آن. یک گرایش در فرهنگ اسلامی معتقد است آیات جهاد همه این آیات را نسخ کرده است، یعنی اینها برای دورانی بوده که اسلام ضعیف بوده است، آن موقع گفته: «لا اکراه فی الدین»، «لکم دینکم ولی دین» و... یعنی با کفار برخورد مسالمت آمیز کنید. بعضی‌ها هم معتقدند نه، اینها نسخ نشده است. جهاد سر جایش معنی می‌دهد و این تسامح هم در جای خود معنی می‌دهد و کافر را تقسیم می‌کنند به کافر حربی و فرد اهل ذمه که تحت تابعیت دولت اسلامی زندگی می‌کند و یا کافری که با کشورهای اسلامی معاهده دارد. بدین ترتیب کفار را طبقه بندی می‌کنند و می‌گویند جهاد تنها با کافر حربی لازم است. اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که چه ناسخ و منسوخ و چه روش دوم سعی می‌کند به نوعی این دو صدایی بودن را توضیح بدهد.

«لکم دینکم ولی دین» آیا نمی‌تواند بین دین اسلام و دین کفار مرز بندی شفاف باشد - یک مرحله از استراتژی است - که غیر از مسامحه و سازش است؟

خوب، مسئله اصلی این است که در مراحل بعد این شیوه برخورد با کفار همچنان اعتبار دارد و یا تنها باید به جهاد و قتال پرداخت. آیات دیگری هم در باره جدال احسن وجود دارد، در ظاهر این آیات اساساً برخورد نظامی را تجویز نمی‌کنند. گفته می‌شود با اینها وارد گفت‌وگو و بحث شوید و یا جدال نیکوتر کنید. بعضی از فقها و مفسران معتقدند آیات جهاد، ناسخ این آیات است. من نمی‌خواهم بگویم برداشت آنها درست است ولی می‌خواهم بگویم این یک متد برخورد با وضعیت دوصدایی است. یک متد هم ممکن است بگویند نه، این یک روندی است که آن سر جایش معنی دارد و این یکی هم سر جایش معنا دارد و هر کدام مشروط به شروطی هستند و اینها مغایر هم نیستند. ما اهل تسامح هستیم، ولی اگر هم آنها قراردادشان را لغو و یا خیانت کنند با آنها

خدا اگر خدای همه انسان‌هاست، انسان‌ها همه با هم باید تصمیم بگیرند که جامعه را چگونه اداره کنند. یا با نگاهی جنسیتی به توحید، می‌توان گفت اگر خدا، خدای زن‌ها و مردهاست، پس نباید تبعیض وجود داشته باشد

تفکر توحیدی دینی در بسترسازی برای دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان نقش تاریخی کاملاً جدی ایفا کرده است، اما این نقش در دوران جدید دچار چالش شده است

باید جنگید، (البته این برخورد هم اشکالات خاص خودش را دارد) اما در زمان حاضر این دو صدایی وسیع تر و عمیق تر شده است. آقای عبدالله نعیم که یک روشنفکر سودانی است کتابی به نام «نواندیشان دینی و حقوق بشر» دارد که به فارسی هم ترجمه شده است. عبدالله نعیم شاگرد فردی به نام محمود طه بود، رژیم سودان محمود طه را به جرم ارتداد اعدام کرد. بحث عبدالله نعیم این است که ما یکسری آیات مکی داریم که اینها حرف‌های اصلی پیغمبر است و اما اعراب آن زمان تحمل، کشش و ظرفیت پذیرش این حرف‌های پیامبر را نداشتند. بنابراین چون تحمل و ظرفیت آن را نداشتند، قرآن یک مرحله اینها را تنزل داده و در سطح فهم آنها آورده است. در نهایت؛ نتیجه‌گیری‌اش این است که ما برعکس گرایش سنتی به جای این که بگوییم آیات مدنی ناسخ آیات مکی هستند باید بگوییم که آیات مکی ناسخ آیات مدنی هستند. البته من نمی‌خواهم بگویم روش او درست است، می‌خواهم بگویم وقتی با این دو صدایی رو به رو می‌شویم هر کسی راه حلی می‌دهد، او هم می‌گوید صدای مکی شعارها و پیام‌های اصلی پیامبر است و وقتی پیامبر می‌آید و اعراب تحمل و کشش آن را ندارند، این حرف‌ها را در مدینه تقلیل می‌دهد. نویسنده دیگری به نام فاطمه مرزسی که اهل مراکش است در کتاب خود با عنوان «زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن پوش» تلفی‌اش این است که پیغمبر آمد و بحث‌هایی درباره زنان مطرح کرد، ولی جامعه تحمل و کشش آن را نداشت. نظر او شبیه نظر محمود نعیم و البته با درون مایه‌ای انتقادی است و در جاهایی از موضع‌های دینی و مؤمنانه خارج می‌شود و می‌گوید پیغمبر بعدها عقب‌نشینی کرد، حتی می‌گوید چرخش کرد. مثلاً می‌گوید پیغمبر کاملاً به نفع زنان می‌اندیشید، ولی در فضا و فرهنگی مبعوث شده مردان مکی بسیار پدرسالار و درباره زن بسیار سخت‌گیر بودند. اما مدنی‌ها باز تر بودند و پیامبر باید در اینجا تعادلی ایجاد می‌کرد.

وقتی پیامبر حق ارث را به زنان داد مردان کاملاً مقاومت کردند. اینها واقعیت‌هایی تاریخی است که در تاریخ طبری هم وجود دارد. در شرایطی آیات ارث نازل می‌شود که مردان اصلاً زنان را به حساب نمی‌آورند، بلکه زنان را مثل کالا، اسب و شتر به ارث می‌برند. قرآن می‌گوید؛ نه تنها اینها را به ارث نبرید، بلکه باید به آنها ارث هم بدهید. در ابتدا می‌گوید وصیت کنید. مردان که می‌میرند باید برای اهل خانه و خانواده خود که زن و دخترشان هم جزء آن است وصیت کنند، مردان این کار را نمی‌کردند. زنی نزد پیغمبر می‌آید و می‌گوید شوهرم مرده و برادران شوهرم اموال را تقسیم کردند و من و چهار دخترم بدون امکانات مانده‌ایم. قرآن در اینجا سخت‌گیرانه‌تر برخورد می‌کند و می‌گوید حالا که به زنان ارث نمی‌دهید من جدول اعداد و نسبت‌هایش را هم تعیین می‌کنم،

یک چهارم به این بدهید، یک ششم یا یک هشتم به دیگری بدهید... کاملاً جدول می‌آورد تا دیگر نتوانند فرار کنند. وقتی جدول می‌آید به اصطلاح امروزی‌ها، مردها دور خانه پیامبر آمده و اعتصاب و نافرمانی مدنی می‌کنند و به پیغمبر می‌گویند به خدا بگو این یک حرفش را عوض کند. ماهه کسانی که اسب نمی‌تازند و غنیمت نمی‌آورند، ارث نمی‌دهیم. اکنون ما با نگاه به آیات ارث، فکر می‌کنیم به زنان ظلم شده است، چون زنان نصف مردان ارث می‌برند، ولی وقتی به بستر تاریخی آن برویم می‌بینیم اصلاً مردان حتی برای زنان قائل نبودند. این آیات، در آن شرایط خیلی انقلابی بوده است و پیامبر هم به اعتبار همان آیات مقاومت می‌کند.

یعنی امکان داشت جنگ داخلی هم رخ بدهد؟

بله و بحران ایجاد شود. من در کتاب آقای جلال ستاری به نام «سیمای زن در فرهنگ ایران» خواندم که خانمی به نام «تیلیون» در شمال آفریقا چند سال تحقیق کرده و می‌گوید هنوز در شمال آفریقا مردان حاضر نیستند همین جدول قرآنی را درباره ارث زنان هم به دختران بدهند و برادران حاضر نیستند به خواهران ارث بدهند. وقتی پدرشان می‌میرد، پسران همه ارث را برمی‌دارند. خانم تیلیون می‌گوید: قانون ارثی که پیامبر آورده در زمان خودش فمینیستی‌ترین قانون درباره زنان بوده است. یک دانشجوی هندی که تز دکترایش را درباره شریعتی می‌نوشت می‌گفت تا قرن ۱۸ میلادی - در آیین هندوها هست که زنان ارث نمی‌برند - در هندوستان فقط مسلمان‌ها به دختران و زنان خود ارث می‌دادند و هندوها ارث نمی‌دادند. زمانی که انگلیسی‌ها آمدند و آنجا را اشغال کردند و قوانین را تغییر دادند، هندوها را مجبور کردند که به زنان و دختران هم ارث بدهند. تا قرن ۱۸ میلادی، یعنی ۱۱ قرن پس از پیامبر، هنوز زنان در هند ارث نمی‌بردند. منظور من این است که با این دو صدایی بودن یک برخوردی (با بحث ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و ظاهر و باطن) در دنیای قدیم و گذشته فرهنگ اسلامی شده است که به نظر می‌رسد امروزه دیگر در همه موارد پاسخگو نیست. به نظر می‌رسد در دوران جدید این دو صدایی بودن تشدید شده است. مثلاً آن فیلسوف، فقیه یا متکلم و یا مفسری که در قرن ۶ و ۷ هجری زندگی می‌کرد هم به لحاظ فرهنگ و هم به لحاظ مناسبات زمانی با فرهنگ و مناسبت زمان پیغمبر فرق زیادی احساس نمی‌کرد. آن زمان هم هنوز برده‌داری وجود داشت و هنوز مردان بر زنان حاکم بودند و اصلاً زنان در جامعه حضور چندانی نداشتند و به زنان نگاه کاملاً تحقیرآمیزی وجود داشت. در حوزه ادبیات و فلسفه، قرن ۱۷ و ۱۸ بیشتر فیلسوفان و شاعران ضد زن هستند. از ارسطو و افلاطون بگیرید تا کانت، هگل، نیچه و روسو، همه ضد زن هستند و حتی

سنتی‌ها یا اصلاً این دو صدایی را نمی‌پذیرند یا اگر بپذیرند با آن ابزاری برخورد می‌کنند. به گفته دکتر شریعتی: منبرهای ما همه به نفع مستضعفان و رساله‌های ما همه علیه مستضعفان است

یک برخورد، انطباقی و غیرتاریخی است که بیشتر مربوط به طیف نواندیشی نزدیک به مرحوم مهندس بازرگان می‌شود. این طیف سعی کردند آیات را با علم جدید منطبق کنند یا برخی از روشنفکران دیگر بودند که گرایش‌های سوسیالیستی هم داشتند و سعی بر انطباق آیات قرآن با اصول سوسیالیزم می‌کردند

زنان را مسخره می‌کنند و تفکر حاکم بر جامعه بشری این بود که زن درجه دوم و کم عقل است. این فرهنگ ربطی به دین ندارد. به گفته آقای ستاری، زن ستیزی اختصاص به قوم خاصی ندارد. در فلسفه، شعر و ادبیات و در بسیاری از اسطوره‌ها و متون دینی گذشته این موضوع را می‌بینیم. همان طور که مثلاً برده‌داری هم در قرن بیستم لغو می‌شود، پایه اصلی جنگ‌های شمال و جنوب آمریکا روی مسئله برده‌داری است و سیزده قرن پس از پیامبر، هنوز برده‌داری در تمدن بشری وجود دارد و بخش غالب آن هم هست. تنها گروهی از مصلحان رفورم‌هایی انجام می‌دهند. تبعیض جنسیتی و برتری مرد بر زن هم تا یک قرن پیش همه‌جایی بوده است و در حقوق مدنی بسیاری از کشورها هنوز هم هست. در تفکر فلسفی، ادبی، هنری بشر هم تا یکی - دو قرن پیش فرهنگ حاکم و غالب بوده است. در یکی - دو قرن اخیر تحولاتی اتفاق می‌افتد و به نظر می‌رسد این تحولات بخصوص در حوزه زنان و حقوق بشر وارد مرحله جدیدی شده است و برده‌داری هم به عنوان یک عمل مخالف کرامت انسان، لغو می‌شود. البته هنوز هم عربستان و یمن کنوانسیون آن را امضا نمی‌کنند و یکسری کشورها هم به تدریج امضا کرده‌اند. به نظر می‌رسد در دوره جدید، باید پیش‌بینی‌های دموکراسی و حقوق بشر که البته من معتقد نیستم دموکراسی یک چیزی است که یک‌دفعه از آسمان در قرن جدید نازل شده، بلکه به تدریج بشریت به تجربه‌های رسیده است که باید مسائل اجتماعی و اختلاف‌های اجتماعی و سیاسی را از طریق جمعی حل کند و پادشاهان، خلفا، امپراتوران و امیران، جنس برتری نیستند که به اینها اختیار مادام‌العمری داده شود و اینها انسان‌هایی مثل بقیه هستند. بشر با صدها سال یا هزاران سال تجربه به اینجا می‌رسد، اما در این وضعیت جدید، حالت دو صدایی بودن متون

ادیان جلوه بیشتری پیدا کرد. تجربه بشر آرام آرام انباشته شده و بشر به اینجا می‌رسد که چون زن و مرد تفاوت و تضاد ذاتی و سرشتی ندارند، باید حقوق مساوی داشته باشند و یا این که برده‌داری خلاف کرامت انسان است و برده هم مثل بقیه انسان‌هاست و یا این که همه انسان‌ها باید یک رأی داشته باشند. اما نکته‌ای که می‌خواهم تأکید کنم این است که ادیان هم در این که بشر به این نتایج برسد مشارکت داشته و در فهم و وجدان بشر جهش‌های جدی ایجاد کرده‌اند. کسانی که تاریخ فلسفه سیاسی را نوشته‌اند می‌گویند وقتی در دورانی انسان‌ها را هم سرشت نمی‌دانستند، ادیان یکتاپرست توحیدی آمدند و گفتند همه انسان‌ها یک خدا دارند پس همه انسان‌ها مساوی هستند، تنها یک قدم دیگر باقی مانده است که گفته شود هر یک از آنها یک رأی دارند. در اینجا در داخل پراتر می‌شود گفت که ما در زمان

پیغمبر جنبش حق‌خواهی زنان هم داریم که رهبر آن امسلمه است که بعدها پیغمبر با او ازدواج می‌کند. اینها نزد پیامبر می‌آیند و می‌گویند شما همیشه در رابطه با مردان صحبت می‌کنید پس زنان چه؟ و سوره مؤمنون آیه «ان المسلمین والمسلمات المؤمنین والمؤمنات» و بسیاری آیات مشابه دیگر در پاسخ به این‌گونه اعتراض‌های زنان نازل می‌شود. یا در جایی دیگر زنی می‌آید و می‌گوید، پیغمبر! من یک حرفی می‌زنم که حرف دل «همه زنان» است، این نشان می‌دهد که آن شوک آگاهی بخشی که اسلام آورده، بخش قابل توجهی از زن‌ها را هم آگاه کرده است. ما هم جنبش حق‌خواهی زنان در زمان پیغمبر داریم و هم فشار و مقاومت مردان که به گفته خانم مرزیسی رهبر جنبش مردان (ضد زن) عمر است و رهبران جنبش زنان چند نفر هستند که امسلمه مهم‌ترین آنهاست. تاریخ‌نگاران می‌گویند او به لحاظ شخصیتی مثل خدیجه است و پیغمبر هم او را خیلی دوست داشت و با او ازدواج کرد. اینجا می‌بینیم حتی در آن زمان عده‌ای از زنان هستند که یکی از آنها نزد پیامبر می‌رود و استدلال جالبی دارد و می‌گوید پیغمبر! تو به حق پیغمبر هستی و ما به تو ایمان آوردیم، اما مگر نه این است که خداوند، خدای مردان و خدای زنان است. پیامبر می‌گوید، بله. زن می‌گوید: مگر نه این است که آدم و حوا، پدر و مادر زنان و مردان هستند. پیامبر می‌گوید: آری. به زبان امروزی می‌گویند این خدای زنان و مردان باید عدالت را هم بین زنان و مردان روی زمین برقرار کند. توجه کنیم که این حرف‌های یک زن معاصر رسول است نه یک روشنفکر امروزی و او توحید را چقدر اجتماعی می‌فهمیده است. او از توحید نفی تبعیض جنسیتی را فهم و ادراک وجودی می‌کرده است.

قرآن هم می‌گوید «ابویکم»، پدر و مادران.

این بسیار مهم است، زنی که معاصر پیغمبر است قرآن را این گونه می‌فهمد که می‌گوید مگر نه این که «الله» خدای مردان و زنان است. مگر نه این که آدم و حوا، منشأ هم مردان و هم زنان هستند، پس چرا همه آیات خطاب به مردان آمده است و بعد آن آیه «ان المسلمین والمسلمات» .. می‌آید. در کتاب‌های «شان نزول» این گونه روایت‌ها زیاد وجود دارد. این استدلال را ما در جنبش فمینیستی پروتستان‌ها هم می‌بینیم. خانم پروتستانی در قرن ۱۸ استدلالش همین است و می‌گوید من نمی‌توانم بپذیرم خدایی که خدای زنان و مردان است به زنان ظلم کند. به این ترتیب با ادبیات درون‌دینی پروتستانی از حقوق زنان دفاع می‌کند. شبیه این استدلال را امسلمه، اسما و ... یازده قرن پیش در صدر اسلام داشته‌اند. توجه کنید آنها چقدر توحید را اجتماعی می‌فهمند. اما وقتی در دهه ۵۰، توحید فهم طبقاتی می‌شود، مورد

**برای مسلمان صدر اسلام هم «قرآن
مبین» باید آشکار و همه فهم باشد؛ اگر
آیات، «بینات» است، نباید این گونه
باشد که بگوییم آیه‌ای آمده که مثلاً
هزاران سال بعد معنای آن را می‌فهمیم**

**انبیا اصلاح‌گرا هستند و نه می‌خواهند و
نه اصلاً می‌توانند نظام فکری و اجتماعی
را به یکباره فرو بریزند، بلکه بر خورد
تعالی بخش می‌کنند و بر خورد
تعالی بخش بر خوردی اصلاح‌گرایانه است
و بر خورد اصلاح‌گرایانه هم همراه با
پذیرش بخشی از واقعیت است و تغییر
بخشی دیگر از آن. اما بر خورد انقلابی
این است که می‌خواهد دانش و مناسبات
عصر را کن فیکون کند**

اتهام التفاظ قرار می‌گیرد. توحید را دموکراتیک هم می‌شود فهمید، یعنی خدا اگر خدای همه انسان‌هاست، انسان‌ها همه با هم باید تصمیم بگیرند که جامعه را چگونه اداره کنند. یا با نگاهی جنسیتی به توحید، می‌توان گفت اگر خدا، خدای زن‌ها و مردهاست، پس نباید تبعیض وجود داشته باشد. در واقع می‌خواهیم بگوییم تفکر توحیدی دینی در بسترسازی برای دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زنان نقش تاریخی کاملاً جدی ایفا کرده است، اما این نقش در دوران جدید دچار چالش شده است. بشریت طی یک دوره نسبتاً طولانی انباشت تجربه به ارزش‌هایی چون دموکراسی و حقوق بشر می‌رسد و این ارزش‌ها محصول انباشت تدریجی تجربه و آگاهی‌های بسیار است، اما طی این پروسه انباشت تجربه، ادیان هم به نوبه خود در این حوزه‌ها نقش آفرینی کرده‌اند. مطابق این تلقی؛ ما در دوران جدید به دموکراسی، حقوق بشر و... رسیدیم، اما ریشه‌های اینها در دنیای قدیم است، ولی محصول اش با جهشی که در این دوران داشته‌ایم، به بار نشسته است. به نظر می‌رسد با به بار نشستن این محصولات آن حالت دوصدایی در متون دینی تشدید شده است، یعنی در دوران قدیم بیشتر قریب به اتفاق زن‌ها خودشان هم در بین زنان پذیرفته بودند که جنس دوم هستند. درست است که قشر حق طلب و تساوی جویی هم در بین زنان وجود داشته است، ولی چه در صدر اسلام و چه در تمدن‌های دیگر، غالب زنان پذیرفته بودند که مرد برتر است و زن جنس دوم است و باید نقش دوم را داشته باشد. در مورد برده‌داری هم حکایت همین‌طور است. برای نمونه ارسطو برده‌داری را ذاتی و حق می‌داند و معتقد است گروهی آفریده شده‌اند که برده باشند. خود برده‌ها هم بیشترشان پذیرفته بودند که صاحبان‌شان از جنس دیگر هستند و یا «هاری جان»‌ها در هند که گاندی می‌خواست به هندوها بفهماند که اینها هم مخلوق خدا هستند و سرشت و نژادشان پست‌تر از بقیه نیست. یکی از دوستان که از هند آمده بود می‌گفت اگر شما در خیابان و کوچه‌های هند راه بروید «هاری جان‌ها» را از قیافه‌شان می‌شناسید و از رفتار و حرکات‌شان متوجه می‌شوید اینها که هستند. خودشان هم ذاتاً پذیرفته‌اند. مثل کسی که تمام مدت خدمتکار یک خانه بوده و گویی خدمتکاری وارد سرشت و ذات او شده، خودش هم می‌پذیرد که آدم درجه دو است. یا واژه غلام‌زاده که در ادبیات ما هم هست، گویی غلام‌زادگی در سرشت آنهاست. اگر با این دید نگاه کنیم می‌توان گفت در دوران جدید که آن وضعیت شکسته، حالت دوصدایی تشدید شده است. در دوران کنونی کمتر کسی برده‌داری را ذاتاً قبول دارد و این که سرشت زن و مرد با هم فرق می‌کند و این که اگر زن بخواهد از خانه بیرون بیاید، باید از شوهرش اجازه بگیرد. گویا مرد عقل‌اش بیشتر از زن است. این مسئله بیشتر در دنیای جدید خودش را نشان می‌دهد. یا در بحث دموکراسی می‌گویند، عقیده افراد نباید ملاک تبعیض حقوقی باشد، اما این تبعیض حقوقی تقریباً در همه متون دینی هست و در دنیای قدیم، معتقدان به یک دین، حقوق بیشتری نسبت به غیرمعتقدان به آن داشتند. در

اوستا در بخش ونیدیا از دروند و اشون صحبت می‌شود. دروند یعنی اهل دروغ و کافر و اشون یعنی متقی و مؤمن. ونیدیا می‌گوید حتی وقتی یک نفر پزشک و جراح می‌شود اول باید روی سه نفر غیرزرتشتی جراحی کند - انگار موش آزمایشگاهی هستند - اگر خوب و مؤثر از آب درآمد می‌تواند روی زرتشتی‌ها هم جراحی کند. به این ترتیب آشکارا در بین زرتشتی و غیرزرتشتی تبعیض قائل می‌شود و یا تقریباً در فقه همه ادیان این رویکرد وجود دارد که از غیر هم‌دین خودشان می‌توانند ربا بگیرند. در فقه شیعه و سنی هم هست یا مسئله حجاب و نگاه کردن به زن اگر به زن مسلمان بی‌حجاب نگاه کنی اشکال دارد، ولی نگاه به غیرمسلمان بی‌حجاب اشکال ندارد. اکنون با همین فلسفه، فیلم‌های و سریال‌هایی را که زنان در آنها به اصطلاح حجاب‌ندارند در تلویزیون نشان می‌دهند. البته فیلم‌های سوری و مصری و... را هم نشان می‌دهند که زن‌های مسلمان هم بی‌حجاب هستند! اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم باید در ابتدا المس کنیم و بپذیریم که دوصدایی در متون دینی وجود دارد و این حالت دوصدایی در دوران جدید بیشتر به چشم می‌آید و باید به این دوصدایی بودن پاسخ داد. سنتی‌ها یا اصلاً این دوصدایی را نمی‌پذیرند یا اگر بپذیرند آن ابزاری بر خورد می‌کنند. به گفته دکتر شریعتی: منبرهای ما همه به نفع مستضعفان و رساله‌های ما همه علیه مستضعفان است. وقتی روی منبر می‌روند، می‌گویند اسلام طرفدار عدالت، فقر و... است، اما وقتی رساله می‌نویسند درست برعکس آن حکم می‌دهند. پس از انقلاب هم این اتفاق افتاد. سخنرانی‌ها به نفع مستضعفان بود، ولی ترکیب نهادهای ناظر بر قوانین به نفع کسانی بود که «ج» را قبول نداشتند. در سال ۱۳۸۲ سالن سلول‌های انفرادی، روز ۱۳ رجب، رادیویک سخنرانی درباره حضرت علی (ع) پخش می‌کرد و می‌گفت علی (ع) موافق حقوق مخالفان بود و از آنها دفاع می‌کرد و... یکی از نگهبانان شاید خجالت کشید و رفت رادیو را خاموش کرد، چرا که همه مخالفان در همان زمان در سلول‌ها بودند! بنابراین برخورد سنتی‌ها با این حالت دوصدایی، ابزاری و تاکتیکی است. آقای قرائتی که در اوایل انقلاب برای سخنرانی به شهر ما آمده بود، می‌گفت: اسلام نه تنها طرفدار حقوق بشر است، بلکه طرفدار حقوق حیوانات هم هست. مثلاً حدیث‌هایی در نهج البلاغه هست که به مأموران اخذ زکات می‌گوید شتر را از بجه‌اش جدا نکنید بگذارید شیر بخورد، زیاد ندوانید، علف بدهید و... پس در اسلام از حقوق حیوانات هم طرفداری می‌شود.

آقای جعفر تبریزی کتابی به نام «حقوق حیوانات در اسلام» را نوشته.

آقای عالی‌نسب ۳۰۰۰ نسخه از آن را چاپ کرد و برای مسئولان فرستاد و گفت امیدواریم در همین حد هم برای حقوق انسان‌ها ارزش‌گذاری شود و بیشتر از این هم نمی‌خواهیم.

به‌رحال در منبرها و سخنرانی‌ها کاملاً دموکراتیک هستند و حقوق بشر و... رعایت می‌شود، ولی در عمل عکس آن اتفاق می‌افتد. اما در میان نوگرایان با این حالت دوصدایی چند نوع برخورد شده است. یک

کسانی که برخوردکن فیکون با فهم و تفکر عصر و مناسبات عصر داشته‌اند زود از سوی مردم رانده شده‌اند

پیغمبر هم در حدیثی می‌گوید: «نحن معاشر الانبیاء نکلّم الناس علی قدر عقولهم» ما مجموعه انبیا با مردم به اندازه عقول‌شان صحبت می‌کنیم

برخورد همان بوده که سعی می‌کردند این دو صدا را با اجتهاد و تأویل به هم نزدیک کنند، جاهایی سعی می‌کردند با تأویل و جاهایی با اجتهاد، مسائلی را توضیح دهند، یعنی مسائل جدیدی که پیش می‌آمده سعی می‌کردند یک اصلی را ثابت بگیرند و طبق آن اجتهاد کنند و جلو بیایند.

آیا اجتهاد را از تأویل جدا می‌کنید؟

در اینجا بله، البته اجتهاد را می‌شود در حوزه‌های فکری هم برد. اما من اصطلاحی را که رایج است می‌گویم. در حوزه‌های تفکر هم می‌توانیم اجتهاد را داشته باشیم، ولی در فرهنگ مصطلح اجتهاد بیشتر در حوزه احکام آمده است.

حوزه تأویل کجاست؟ آیا در فهم و شناخت قرآن است؟

تأویل در کل است و شما می‌توانید در احکام هم تأویل کنید، اما در فرهنگ اسلامی و مسلمان‌ها تأویل بیشتر به حوزه‌های فکری آمده و اجتهاد به حوزه‌های عملی از جمله حوزه حقوق، اقتصاد و خانواده وارد شده است. در صدر اسلام این گونه نیست که اجتهاد فقط در حوزه عملی باشد، در حوزه نظری هم هست یا فقط تأویل در حوزه نظری باشد، در حوزه عملی هم می‌توان تأویل کرد.

اما به هر حال در دوران اخیر می‌توانیم بگوییم با حالت دوصدایی به جز رویکرد تأویل و اجتهاد، برخوردهای دیگری هم شده است؛ مثلاً یک برخورد، انطباقی و غیر تاریخی است که بیشتر مربوط به طیف نواندیشی نزدیک به مرحوم مهندس بازرگان می‌شود. این طیف سعی کردند آیات را با علم جدید منطبق کنند یا برخی از روشنفکران دیگر بودند که گرایش‌های سوسیالیستی هم داشتند و سعی بر انطباق آیات قرآن با اصول سوسیالیزم می‌کردند. من اصطلاحاً می‌گویم که اینها با دین‌گرایی برخورد می‌کردند. در آیات و روایات می‌گشتند و یکسری آیات و روایتهایی را که با تفکرشان موافق بود و بوی سوسیالیسم می‌داد جدا می‌کردند و فقط آنها را می‌گفتند، مثل میوه‌فروشی که میوه‌ها را جدا کرده می‌فروشد نه در هم. من فکر می‌کنم نواندیشان دینی باید بتوانند از متون دینی «در هم» دفاع کنند، یعنی آیتی هم که با سنتی‌ها روی آن تکیه می‌کنند یا مخالفان دین، در متدلوزی و نظریه آنها بگنجد. به نظر من نواندیشان دینی در میراثی که باقی گذاشته‌اند اگر به این گونه آیات و روایات نیز توجه کنند می‌توانند آنها را توضیح بدهند و درنمایه فکری‌شان آن قدر استحکام و قدرت دارد، و متدلوزی آن بضاعت را دارد که با مقداری باروری و غنی‌سازی، این مسائل را به شکل معتدل و فهم‌پذیری توضیح بدهد. مهندس بازرگان اوایل سعی می‌کرد، مفاهیمی مثل شیطان، جن و... را با علم روز توضیح دهد. این شیوه

مخاطب ساده مسلمان عرب آن زمان پیامبر هم باید آن را می‌فهمید، بنابراین اینها می‌آیند و یک انطباق غیر تاریخی می‌کنند. مثلاً انطباق میکروب به شیطان، جن به چریک یا مرج البحرین به... به نظر می‌رسد این برخوردهای غیر تاریخی پاسخگو نیست.

مهندس بازرگان شدیداً آسیاتیزم یا علم‌گرایی را رد می‌کرد و گفته بود به من چنین برچسبی می‌زنند، ولی من عمیقاً این را قبول ندارم.

مهندس بازرگان در نسبت بین دین و علم، دین را بالای علم قرار می‌داد. این یک واقعیت است. اگر یک جایی دین با علم مغایر بود، مهندس بازرگان طرف دین را می‌گرفت، ولی اوسعی زیادی می‌کرد که آیات قرآن را تفسیر علمی کند. این مسئله را در بین شاگردان و طرفدارانش نیز می‌بینیم. مثلاً آقای دکتر یزدی درباره مرج البحرین کتابی دارد به نام «خطی در دریا» و می‌گوید یک خطی در اقیانوس آرام است، آب سرد و گرم با هم برخورد می‌کنند و... اینها را به «مرج البحرین» در قرآن منطبق می‌کنند، یا دکتر سحابی سعی می‌کند خلقت انسان را با بحث تکامل تلفیق کند.

این مسئله، تأویل در مصادیق است که می‌گویند این آیه مصداق‌اش این است و یک نفر دیگر می‌آید و می‌گوید نه مصداق‌اش چیز دیگری است و به این ترتیب اندیشه فریه می‌شود.

فرض کنید بحثی که بین علامه طباطبایی و دکتر سحابی درباره خلقت انسان بود. من فکر می‌کنم بحث علامه طباطبایی به قرآن نزدیک‌تر بود، با بحث هفت آسمان. یک‌بار می‌توانیم بگوییم بحث هفت آسمان منظور کهکشان‌هاست که در بحث‌های علمی جدید این موضوع را مطرح می‌کنند. در دنیای قدیم هم فیلسوفان و عرفا می‌گفتند اینها مراتب وجود هستند و این مسئله را از فلسفه یونانی می‌گرفتند، یعنی از واحد یا مطلق که در بالاست به پایین می‌آمد، عقل اول، فلک اول و... در فرهنگ یونانی بیشتر نه طبقه بود تا هفت طبقه، ولی آیا فهم مخاطب صدر اسلام از این آیات، همین‌طور بوده است؟

دکتر کریم رستگار کتاب «دین و ارکان طبیعت» و بعد «هفت آسمان» را نوشت. در نهایت ادعای کند اصلاً قرآن یک علم نجوم جداگانه‌ای دارد که فراگیرتر از علم موجود است و می‌گوید دین و روش قرآن بینه و برتر است.

در اینجا پیش فرض نویسنده این است که قرآن علمی حرف می‌زند و می‌خواهد از جهان یک ترسیم علمی بکند، آن هم برای مخاطب عصر خودش. در مورد این پیش فرض باید به‌طور مستقل بحث کرد، اما حرف من این است که اینها با آیات، گزینشی برخورد می‌کنند.

پیش فرض‌شان این است که برداشت‌ها و قوانین علمی حاضر

کاملاً درست هستند و باید آیات قرآن را بر آنها منطبق کرد. ما نمی‌گوییم قوانین علمی مطلقاً درست است. کریم رستگار مدعی است که قرآن برتر از علم نجوم موجود است. چگونه نشان داده که قرآن برتر است. به‌طور مسلم باید با استفاده از همین قوانین یا حداقل همین متدلوزی تجربی - علمی باشد.

مراحل نشان داده و بینه‌بودن و برتری آن را با قرآن و شواهد علمی ثابت کرده است.

بر خورد ما مؤمنان با کتاب، هم تاریخی و هم الهامی است، یعنی از متون دینی الهام می‌گیریم و به اصطلاح مرحوم طالقانی، قرآن نقش هدایتی دارد. ما از قرآن در اصول عقاید یعنی مسائل تبیینی باید «دید» بگیریم و در بحث احکامی باید «جهت» بگیریم و متن را روح‌یابی کنیم

باید مصداقی بحث کرد. مثلاً در قرآن می‌گوید ماه و خورشید دنبال هم حرکت می‌کنند، ولی هیچ‌گاه به هم نمی‌رسند. این امر کاملاً با ذهن یک انسان طبیعی و فطری که با چشم عادی غیر مسلح به آسمان نگاه می‌کند همخوانی دارد. به نظر می‌رسد قرآن و اسلام آمده با استفاده از همین دانش زمانه مردم پیام‌های جاودانی را منتقل کند، ولی نیامده که به انسان‌ها علم نجوم یاد بدهد، بلکه با مبنا قرار دادن همین علم نجومی که مردم می‌شناسند حرف خود را می‌زند و می‌خواهد بگوید خداوند قدرت دارد، جهان نظم دارد و شما انسان‌ها در برابر عظمت جهان، کوچک هستید و خداوند از قدرتمندان شما هم قوی‌تر است و اگر یک مقال کار خیر و شریک کنید در این دنیا از بین نمی‌رود. بنابراین پیام‌هایش در همان قالب دانش عصر تکوین و تبلور یافته و گفته شده است، یعنی با دانش عصر، انقلابی برخورد نکرده و به یک معنا «کن فیکون» نمی‌کند. اگر فرضاً پیغمبر می‌دانست زمین دور خورشید می‌گردد نه خورشید به دور زمین و می‌آمد و می‌گفت زمین ثابت نیست و زمین دور خورشید می‌گردد، می‌گفتند او واقعاً مجنون است و حرف‌های بی‌ربط می‌زند و مسخره‌اش می‌کردند. به همین ترتیب پیغمبر حتی اگر می‌خواست، نمی‌توانست برده‌داری را یکباره و ناگهانی نابود کند و نمی‌توانست تلقی آن زمان از جهان را به یکباره تغییر دهد و باید این تغییرات را به صورت تدریجی - اصلاحی انجام دهد. پیغمبران مصلح و اصلاح‌طلب هستند و به این معنا انقلابی نیستند.

اصلاح یک کلمه‌ای است که بار قرآنی دارد و در عمق خود انقلابی است.

درواقع انبیا اصلاح‌گرا هستند و نه می‌خواهند و نه اصلاً می‌توانند نظام فکری و اجتماعی را به یکباره فرو بریزند، بلکه برخورد تعالی بخش می‌کنند و برخورد تعالی بخش برخوردی اصلاح‌گرایانه است و برخورد اصلاح‌گرایانه هم همراه با پذیرش بخشی از واقعیت است و تغییر بخشی دیگر از آن. اما برخورد انقلابی این است که می‌خواهد دانش و مناسبات عصر را کن فیکون کند و اساساً کسی نمی‌تواند این کار را بکند، یعنی کسانی که برخورد کن فیکون با فهم و تفکر عصر و مناسبات عصر داشته‌اند زود از سوی مردم رانده شدند. مردم با کسانی ارتباط برقرار می‌کنند که یک قدم از خودشان جلوتر برخورد می‌کنند. قرآن هم می‌گوید: «ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (ابراهیم: ۴)، ما پیامبر را نفرستادیم، مگر به زبان مردم جامعه‌اش. پیغمبر هم در حدیثی می‌گوید: «نحن معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم» ما مجموعه انبیا با مردم به اندازه عقولشان صحبت می‌کنیم.

بازرگان هم همین را می‌گفت و

بیان می‌کرد ما با زبان علم روز، قرآن را باید برای مردم باز کنیم.

به نظر من با قرآن و متون دینی باید برخورد تاریخی - الهامی کرد، یعنی ما متون دینی را در مختصات زمانی - تاریخی خودش در نظر بگیریم، همان‌گونه که باید همه متون را در مختصات تاریخی خودشان در نظر بگیریم. در مختصات تاریخی وقتی

می‌گوییم «بلسان قوم»، یعنی به لسان آن قوم نه لسان زمان ما؛ بنابراین فرهنگ و مناسبات آن قوم مطرح می‌شود و این اساس برخورد اصلاحی و تعالی بخش است. برای نمونه، وقتی در فرهنگ و مناسبات آن قوم، مناسبات برده‌داری وجود دارد پیغمبر نمی‌تواند آن را کن فیکون کند و برده‌داری را لغو کند، زیرا این برخورد، ایدئالیستی است که فکر کنیم پیغمبر باید در قرن هفتم میلادی برده‌داری را لغو می‌کرد یا این که باید تساوی و عدالت جنسیتی را در قرن هفتم میلادی برقرار می‌کرد. برخی از کشورها مثل فرانسه تازه پس از جنگ جهانی دوم برای زن‌ها حق رأی قائل شدند و حتی بعضی از کشورهای اروپایی در قرن بیستم برای زنان حق ارث و یا حق مالکیت اقتصادی در دوران تأهل قائل شدند. بنابراین این مسئله که بگوییم پیامبر باید در دوران خودش برده‌داری و بی‌عدالتی‌هایی را که در حق زنان می‌شد کاملاً لغو می‌کرد توفعی محال و ذهنی است. جالب است آقای علی دشتی که کتاب «بیست و سه سال» را نوشته، با این که در کتاب خود پیغمبر را به شدت نقد کرده ولی در حوزه زنان خیلی مثبت برخورد کرده و حتی می‌گوید برخورد پیامبر انقلابی بوده است، بنابراین اگر کسی برخورد تاریخی - پژوهشی غیر مؤمنانه هم انجام دهد، یعنی لزوماً دین دار نباشد، صرفاً پژوهش تاریخی کند، مشاهده خواهد کرد که در بیست و سه سال عمر پیامبر وضعیت زنان بسیار بهتر شد، اما برخورد ما مؤمنان با کتاب، هم تاریخی و هم الهامی است، یعنی از متون دینی الهام می‌گیریم و به اصطلاح مرحوم طالقانی، قرآن نقش هدایتی دارد. ما از قرآن در اصول عقاید یعنی مسائل تبیینی باید «دید» بگیریم و در بحث احکامی باید «جهت» بگیریم و متن را روح‌یابی کنیم. ما نباید در بخش عقاید اصول عقاید را دقیقاً مشابه آنچه در کتاب و با فرهنگ عصر خود آمده بگیریم، چون اصول عقاید در قالب فرهنگ آن زمان مطرح شده است، مثلاً اگر ما امروزه بخوایم درباره خدا بحث کنیم، نمی‌گوییم خدا زن ندارد، چرت نمی‌زند، بچه ندارد، خسته نمی‌شود... «لم یلد و لم یولد»، «لا تأخذ سنه و لا نوم» و مجموعه آیاتی که درباره خداوند است همه این آیات در رویارویی با یک فرهنگ بت‌پرستی و یهودی که این تلقی‌ها را از خدا داشته نازل شده است. خود قرآن هم با فرهنگ زمان خودش برخورد اصلاحی - تعالی بخش می‌کند؛ مثلاً کلمه «الله» در فرهنگ دوران پیش از اسلام هم وجود دارد. نام پیامبر، محمد بن عبدالله است و در بین مسیحیان، مشرکان و یهودیان آن زمان هم اسم عبدالله وجود دارد. الله خدای خالق است. پیغمبر می‌گوید خدایان دیگر باطل‌اند و تنها یک خدا وجود دارد که اصلی است و آن هم «الله» است و این یک برخورد اصلاحی - تعالی بخش در مقابل بت‌پرستان است که می‌گویند هم الله را می‌پرستیم و هم بقیه را و حتی این موضوع را به عنوان پیشنهاد به پیغمبر هم می‌گویند. قرآن در جایی می‌گوید جوهر وحی «الهمک اله واحد» است، یعنی ابتدا می‌گوید «الهمک»، خدای شما و به این ترتیب هویت اله آنها را می‌پذیرد و سپس می‌گوید آن را به اله واحد تعالی بدهید.

به نظر من با رویکرد تاریخی - الهامی با متون دینی، دو صدایی بهتر و بیشتر توضیح داده می‌شود، ولی در مقابل، اگر انطباقی و غیرتاریخی برخورد کنیم و مناسبات و علم امروز را مبنا قرار دهیم و بعد سعی کنیم قرآن را بر آنها منطبق کنیم، دچار تناقض می‌شویم و به موضع تدافع، توجیه و تکلف می‌افتیم

کاملاً، خدا می گوید در مساجد به جز الله خدای دیگری را نخوانید. خود آنها الله را قبول داشتند. حتی در قرآن هم هست که می گوید آنها می آمدند و قربانی می کردند و می گفتند بخشی از قربانی ها برای الله است و بخشی دیگر برای بت هاست. قرآن می گوید سهم الله معمولاً به بت ها (و در واقع متولیان و کاهنان معابد) می رسید، ولی سهم بت ها هرگز به الله نمی رسید! در حوزه برده داری، اقتصاد و زنان هم برخورد همین گونه است. بنابراین به نظر من با رویکرد تاریخی - الهامی با متون دینی، دو صدایی بهتر و بیشتر توضیح داده می شود، ولی در مقابل، اگر انطباقی و غیر تاریخی برخورد کنیم و مناسبات و علم امروز را مبنای قرار دهیم و بعد سعی کنیم قرآن را بر آنها منطبق کنیم، دچار تناقض می شویم و به موضع تدافع، توجیه و تکلف می افتیم. یک راه حل هم راه حل تقلیل گرایانه است، یعنی دین را به حوزه خصوصی برده و حوزه عمومی را با عقل خودمان حل کنیم. یعنی گویی دین برای حوزه عمومی پیام و جهت گیری ای ندارد. در واقع اگر دوسر طیف را در نظر بگیریم یک سر طیف می گوید که دین هم به ما اصول عقاید می دهد و هم قواعد، سیستم و برنامه، یعنی هر چه در صدر اسلام آمده آن را تثبیت می کند و می گوید در کل تاریخ تا آخر زمان باید اجرا شود و اصول عقاید هم همانی است که در قالب آن فرهنگ بیان شده و یک برخورد میانی هم می گوید قرآن در احکام (مسائل اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و...) جهت گیری و در مسائل اعتقادی هم به ما نگاه و دید، یعنی جهان بینی توحیدی می دهد. شما به این دید به دنیا نگاه کنید. وقتی با این دید نگاه کنید دیگر لازم نیست هفت آسمان را قبول داشته باشید، بلکه هفت آسمان با فرهنگ آن زمان بیان شده و یاد در جهان بینی امروز دیگر دیو، غول، پری و

فرشته و... کاربرد ندارد، بلکه این جهان بینی یک نگاه توحیدی به جهان به شما می دهد و با جاری کردن این نگاه در قالب شرایط و فرهنگ امروز، می توان مناسبات مربوط به فرهنگ امروز را هم درک کرد. سر دیگر طیف هم اصولاً دین را به حوزه خصوصی می برد و اساساً کارکردی برای آن در حوزه عمومی قائل نیست.

منظور شما از نگاه، همان شیوه برخورد و متدلوژی است؟

هم شیوه و هم در محتوا. به طور کلی، برای نمونه؛ این که جهان معنی دارد و خداوند قدرت دارد، جهان نظم دارد و این که هیچ چیزی در دنیاگم نمی شود و با این که قدرت خداوند برتر از قدرت های زمینی است و در اینجا باید تأکید کنم که من به فراخور بحث زن به احکام جزئی قرآن اشاره کردم؛ اما همه قرآن و همه دین، احکام نیست و از قضا آنچه که انسان معاصر را به دین به طور عام و از جمله متون دینی ربط می دهد در سطح و ساحتی بزرگتر و بالاتر از حوزه احکام است، در حوزه هایی چون معناداری جهان، نیاز به تبیین معناداری زندگی و مسئولیت های اخلاقی (فردی و اجتماعی) بشر، نگاه امیدوار و مثبت به زندگی و تاریخ نیاز به سلوک و اخلاق معنوی فردی و آرامش درونی و نیز نیاز به جهت گیری عام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... همه این نیازها هم نه صرفاً در حوزه های نظری و معرفتی، بلکه در حوزه عملی و تربیتی نیز هست. دین فقط با خرد انسان ها کار ندارد، با احساس و اراده آنها نیز رو به روست.

* مطالب مربوط به بحث زن در متون مقدس را می توانید در این سایت

مشاهده کنید: www.Zdmm.blogfa.com

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم هستید:

لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۹۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۲۷۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۳۰۰۰۰۰ ریال می باشد.
- حق اشتراک برای حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب چام ۲۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود مجزوم نفرمایند.

تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ ☎ ۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: _____

نشانی: _____

کدپستی: _____

تلفن: _____

* قید کدپستی الزامی است. *